

فصلنامه آفاق

سال هشتم، شماره ۲۷ و ۲۸، بهار و تابستان ۱۳۹۱

عقل در قرآن*

علامه مرجع آیت الله العظمی سید محمد حسین فضل الله

ترجمه: محمد جمعه امینی

عقل و نقش آن در زندگی

خواست الهی این است که انسان موجودی خردمند متفکر و مبتکر و برنامه ریز باشد. چه اینکه از عقل است که علم رشد و پیشرفت می نماید تا زندگی را متحول کند و نیز در پرتو عقل است که معنای واقعی روح در شخصیت انسان تبلور می یابد. عقل چشم اندازهای انسان را به سوی خداوند می گشاید تا نور و روشنایی بر همه موجودیت انسان بتابد. زیرا گشایش در عقیده و روح، باعث می شود که انسان به سوی مطلق گرایش پیدا کند و محدودیت های خود را به عنوان یک بشر به برخی از شاخصه های مطلق نزدیک سازد و به والایی ها چنگ بزند. در حدیث شریفی از ائمه اهل بیت (ع) آمده است: «إن الله سبحانه و تعالی لما خلق العقل قال له اقبل فأقبل ثم قال له أدبر فأدبر»، عقل جسمی مادی نیست، و این خطاب جنبه کنایی دارد. خداوند می خواهد که عقل ژرفا و گسترده و ویژگی های خود را که سبب رشد و تحول زندگی می شود و زمینه والایی و گشایش انسان را فراهم می سازد، تبارز دهد. «ثم قال و عزتی

* الندوة، آیت الله العظمی سید محمد حسین فضل الله، ج ۱۴، صص ۲۳۹-۲۶۳.

وجلالی ما خلقت خلقاً اعز علیّ منک ایاک آمر و ایاک أنهی». بنابراین وقتی که خداوند به انسان دستوری می دهد یا او را نهی می کند، در حقیقت به عقل او دستور می دهد. زیرا این عقل است که از معنای حقیقی امر و نهی آگاهی دارد. «وبک أعاقب و بک أئیب».^۱ در حدیث است که خداوند به میزان عقل انسان به او پاداش می دهد و به اندازه عقل انسان او را مجازات می نماید. یعنی میزان آگاهی عقل از طاعت و معصیت، عامل تعیین کننده ثواب و عقاب است.

بر کرانه های قرآن

وقتی که وارد چشم اندازه های قرآن کریم می شویم، می بینیم که قرآن کریم از همه نشانه های خداوند در هستی سخن می گوید تا به انسان بگوید: کتاب هستی را بخوان و خرد خود را به کار انداز تا نشانه های خداوند در هستی و سنت ها و پدیده های موجود در آن را مورد بررسی قرار دهی و به اسرار آن پی ببری. پس از طریق عقل به سوی خداوند عزیمت کن.

با توجه به برداشت هایی که از قرآن کریم داریم، انسان مؤمن از هستی منزوی نیست و بی تفاوت از کنار هستی نمی گذرد و نسبت به پدیده های آن بی توجه نیست. بلکه به تمام پدیده هایی که خداوند متعال در نظام هستی به ودیعت نهاده و همه سنت ها و نظام ها و قوانین تاریخی که خداوند در نظام انسانی تثبیت کرده است، می اندیشد. از این رو خداوند به انسان فرموده است که رازهای عظمت آفرینش موجود در کتاب پروردگات را بخوان و تداوم دانش و ابتکار را تحقق ببخش. به همین دلیل ما با کسانی که معتقدند دانش گرایش الحادی دارد، مخالف هستیم. البته اگر دانش سطحی باشد، ممکن است سمت و سوی ایمانی نداشته باشد. اما هر قدر که فهم انسان از اسرار هستی بیشتر

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱.



باشد، به خداوند بیشتر شناخت پیدا می کند. زیرا در حدیث می خوانیم: «من عرف نفسه فقد عرف الله».^۲

رسالت اسلام این است که عقل انسان را به سوی خداوند سوق دهد. تا از طریق نزدیک شدن به زندگی، به خداوند نزدیک شود. خداوند متعال قرآن را برای این نازل کرده است که عقل را رشد دهد. زیرا همه آن چیزهایی که در قرآن کریم وجود دارد، شامل حرکت و مفاهیم ارزشمندی می شود که انسان باید برای رشد و توسعه خرد خود، در آنها تدبیر کند.

بر این اساس، همان گونه که در برخی از گفتگوهای خود با مسیحیانی که اعتقاد داشتند ایمان بالاتر از عقل است و ایمان معمولاً از لایه های پنهان احساس و عاطفه، سرچشمه می گیرد، تأکید کردیم، تأکید می کنیم که اسلام معتقد است که عقل تثبیت کننده ایمان است و ایمان از راه علم می گذرد و هر اندازه که بر علم انسان افزوده شود، بر ایمان او نیز افزوده می شود.

کتاب هستی

در اینجا باید به برخی از آیات قرآنی بپردازیم تا بدانیم که قرآن چگونه عقل را در بالاترین جایگاه قرار می دهد و چگونه از ما می خواهد که برای غنی سازی عقل و روح و توجه به روش های علمی، در قرآن تدبیر کنیم و آن را مورد فهم قرار دهیم.

آیه اول در سوره بقره آمده است. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» با وجود همه اسرار و گستردگی آفرینش و غنا و ثروت های موجود در آسمان پهناور و زمین گونه گون «وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» و تفاوتی که خداوند برای نظم دادن به حرکت زمان قرار داده است تا از این طریق

^۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۲۴، ب ۴۱.



به زندگی انسان نظم ببخشد، گاهی شب کوتاه می شود تا روز طولانی تر شود و گاهی شب طولانی می شود تا روز کوتاه تر شود یا این که شب و روز متعادل می شوند، می بینیم که این نظم زمانی موجود در هستی، برای میلیون ها سال تفاوتی نکرده و به اندازه ثانیه ای فرق نکرده است «وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ» و بارش باران که نظمی طبیعی دارد و خداوند آن را در فضای آسمان قرار داده است، به گونه ای که وقتی ابرها متراکم می شوند، باران تشکیل می شود «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ» و همه تفاوت ها و گوناگونی های بی اندازه ای که در میان حیوانات وجود دارد، «وَتَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» و وظیفه ای که ابرها از طریق سرما و گرما، در زندگی به عهده دارند «لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۳ پس باید عقل خود را به پویش واداری و آن را در مسیر منطقی درستی به کار اندازی، تا به غنای آن بیفزایی و علم خود را توسعه دهی و همه ابزارهایی را که از آنها در حرکت تولیدی و علمی خویش به کار می گیری، از طریق فهم اسرار آفرینش و رازهای طبیعت، ابداع کنی. همه اکتشافاتی که انسان ها صورت داده اند، ابداع قوانین جدید نبوده است، بلکه بسیاری از آنها از قوانین موجود در هستی الهام گرفته شده اند و تلاش شده است که به روش های دیگر بازتولید شوند. از این رو همه اکتشافات، از جمله استتساخ و نوزادان آزمایشگاهی، آن گونه که برخی از مردم می پندارند، آفرینش نیست. بلکه حقیقت آفرینش، همان آفرینش قانون است. اما این که به کمک قوانین و سنت های که خداوند در نظام هستی به ودیعت نهاده است، شکل تازه ای را بسازی، آفرینش نیست بلکه کپی برداری از یک آفرینش است.



آیه دیگری که بر نقش عقل در تلاش برای گویاسازی پدیده های هستی تأکید دارد این است که خداوند متعال می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ»^۴ از آن بخورید. «يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۵ فکر نتیجه عقل است و حرکت عقل در راه تولید اندیشه. از این رو خداوند متعال می فرماید که نگاه سطحی به این پدیده ها نداشته باشید. بلکه باید عمیق و متفکرانه به این پدیده ها نگاه کنید. قرآن کریم این نگاه عمیق و متفکرانه را تدبر نامیده است.

در آیه سوم خداوند متعال می فرماید: «وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» خداوند از عظمت آفرینش و نعمت ها سخن می گوید. زیرا شب و روز در تسخیر انسان قرار داده شده است تا وی بتواند زندگی خود را نظم بدهد. «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» خورشید و ماه نیز تأثیر شگرفی روی زندگی انسان و حیوانات و نباتات دارد. «وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۶ بنابراین خردمندان کسانی هستند که پدیده های هستی را به درستی مورد فهم قرار دهند.

استفاده از مثال ها

سپس قرآن کریم از مثل ها استفاده می نماید. ولی اشاره می کند که فهم گستره بیرونی مثال که از گستره درونی آن بسیار وسیع تر است، نیازمند علم و عقل است. خداوند متعال می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا

۴. نحل/۱۰.

۵. نحل/۱۱.

۶. نحل/۱۲.

لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^۷ یعنی فقط کسانی که از عمق علمی لازم برخوردار هستند می توانند گستره، نحوه تطبیق و پیام های آنها در عرصه زندگی را بفهمند.

همین طور قرآن کریم از تجربه زندگی سخن می گوید. زیرا وقتی که انسان در روی زمین حرکت می نماید، زمینی که سرشار از تاریخ، ثروت های فراوان و شرایط مختلف است، در اینجا قرآن می فرماید: وقتی در چشم اندازه های گوناگون زمین حرکت می کنی، باید در آنها بیندیشی. حتی اگر با هدف سیر و سیاحت راه می روی. ابلهانه خود را درگیری زیبایی های ظاهری آن نکن، بلکه بکوش که به راز این زیبایی ها راه پیدا کنی. در این صورت سیاحت تو، سیاحتی آگاهانه و علمی خواهد بود. زیرا وقتی که از کنار آثار تاریخی گذشتگان، قلعه ها و دژها و آثار باستانی موجود در موزه ها که نشانگر ابداع و هنر بشری هستند، می گذری، می توانی بر علم و آگاهی خویش بیفزایی.

تجربه، به مثابه منبع معرفتی

همین امر ما را وا می دارد که به مسأله تجربه بپردازیم. تجربه یکی از منابع معرفت است. در فلسفه یونان که ره آورد تفکر ارسطو و افلاطون و خیلی کسان دیگر بوده است، تأمل تنها منبع معرفت به شمار می رفت. ولی فرهنگ و تمدن اسلامی (که بسیاری از آن بهره بردند و به غرب انتقال دادند) تجربه را دومین منبع معرفت می داند. غرب نیز با استفاده از دستاوردهای دانشمندان و اندیشمندان مسلمان، مانند ابن رشد در اندلس و دیگران، توانست به پیشرفت های عظیمی نائل شود. آنها توانستند از تجربه برای معرفت سازی استفاده کنند. ولی متأسفانه، خود ما همچنان در ذهنیت ها زندگی می کنیم. ذهنیت هایی

۷. عنکبوت/ ۴۱-۴۳.



که سبب می گردد انسان بدون این که به تجربه ای انسانی دست یابد، در هیروت سیر نماید. حال آن که خداوند متعال می فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا»^۸ در قرآن کریم واژه قلب در بسیاری موارد به معنای عقل است. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»^۹ زیرا این قلب است که برای فهم اشیاء از عقل استفاده می کند و به صورتی سطحی و غیر عمیق به آنها نگاه نمی نماید. «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^{۱۰} در آیه دیگر می خوانیم: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^{۱۱} این آیه به صراحت می فرماید: خداوند قرآن را نازل کرده است تا انسان خرد خود را بسازد، آن را رشد دهد و از آن در همه عرصه های زندگی استفاده نماید.

از این رو می بینیم که قرآن کریم مسأله تدبر و دل های باز را مورد تأکید قرار داده است و به نکوهش از افرادی سخن می گوید که قرآن می خوانند ولی بخاطر بسته و قفل بودن عقل شان در آن تدبر نمی کنند «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^{۱۲} به جای این که قرآن را در ساختن عقل خود مشارکت بدهند، به خاطر نحوه خواندن خود، بر جان خود قفل می زنند. همین قفل هاست که باعث می شود عقل آنها از فهم آیات الهی و اسراری که خداوند از انسان می خواهد از آنها آگاهی یابد، باز بماند.

قرآن کریم از عقل سخن می گوید، از کسانی حرف می زند که تعقل می کنند و کسانی که تعقل نمی کنند، از صاحب دلان سخن می گوید و از کسانی که می

^۸. حج/۶۶.

^۹. ق/۳۷.

^{۱۰}. بقره/۲۴۲.

^{۱۱}. یوسف/۲.

^{۱۲}. محمد/۲۴.



اندیشند و کسانی که نمی اندیشند و مانند آن. از آن جهت که عقل همان پویایی عقل است، این باعث می شود که ما براساس آموزه قرآنی، یک قاعده به دست بیاوریم و آن قاعده این است: عقل اساس تمام آن چیزهایی است که در عرصه های عقیده و عمل و جنبه های گوناگون زندگی، خداوند از انسان می خواهد. ما نیز برای تکمیل آن چه پیش از این تقدیم گردید، می کوشیم که در همه آیات تأمل کنیم و در باب عقل از آنها الهام بگیریم زیرا بنا به تعبیر امام محمد باقر(ع): «لونزل فی قوم و بقی فیهم لمات ولکنه یجری مجری اللیل والنهار و مجری الشمس و القمر؛ اگر (قرآن) برای یک قوم نازل شده بود و در میان آنها باقی می ماند، حتماً می مرد و از بین می رفت. ولی قرآن، همپای گردش شب و روز و خورشید و ماه، جریان دارد.» بنابراین نمونه هایی که در قرآن کریم آمده است، چه پیامبران الهی و چه دشمنانشان، آنها نمونه های والایی و اینها نمونه های سقوط و فروپاشی هستند. از این رو وظیفه ما این است که در همه عرصه های زندگی، قرآن را فراروی خود قرار دهیم.

در گفتگوهایی که میان پیامبران و قومشان صورت گرفته است، می بینیم وقتی که پیامبران علیه اعتقادات قوم خود، اندیشه ای را مطرح می کنند، در نقد قوم خود روی یک نکته اساسی تکیه می نمایند. و آن این که منطق آنان غیر عقلانی است و اگر در مسائلی که برایشان مطرح شده است، تعقل کنند، در برابر دعوت پیامبران ایستادگی نمی کنند.

تحریک عقل

ما همین مسأله را در دعوت حضرت ابراهیم(ع) می بینیم. وقتی که بت ها را شکست، از او پرسیدند که چرا بت هایشان را شکسته است؟ ابراهیم نیز بت بزرگ را به شکستن بت ها متهم کرد. او با قوم خود با منطق و عقلانیت سخن گفت. قرآن کریم از زبان ابراهیم چنین می گوید: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا



فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»^{۱۳} وقتی که با این استدلال روبرو شدند، سرهای خود را به زیر افکندند. طبق سیاق آیات، پاسخ دادند: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ»^{۱۴} نسبت به این که ابراهیم از آنها خواسته است تا بتان را به سخن آورند، به وی اعتراض کردند. چون می دانستند که بت ها، لال هستند نه سخن می گویند و نه حرکتی می کنند و نه چیزی می شنوند. در اینجا ابراهیم(ع) کار آنها را مورد نکوهش قرار داد و با سؤالی سرزنش آمیز به آنها فرمود: «قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^{۱۵}

این همان اصلی است که ابراهیم(ع) می خواهد مردم به سوی آن برگردند. زیرا انسان، خصوصاً اگر بزرگ هم باشد، به عقل و دستاوردهای عقلی خود که با حقیقت همخوانی دارند، افتخار می کند. به تعبیر امروزی، ابراهیم توپ را به زمین خود آنها انداخت. این که باید به خردهای خود مراجعه کنند تا معنای الوهیت و کسی را که سزاوار الوهیت می باشد، بشناسند. کسی سزاوار این مقام است که به فرمایش خداوند متعال از قدرت کلی برخوردار باشد: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ»^{۱۶} حضرت ابراهیم نیز با این کار خود می خواست که نیروی عقل را در میان آنها بیدار نماید. اما خرافه هایی که دامگیرشان شده بود، نگذاشت که به منطق پیامبر خدا اعتماد کنند و از باور کردن سخنان ایشان که بگذریم، حتی نتوانستند سخنان ابراهیم را مورد مناقشه قرار دهند. از این رو به بیان قرآن کریم، چنین واکنش نشان دادند: «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ

۱۳. انبیاء/ ۶۳.

۱۴. انبیاء/ ۶۵.

۱۵. انبیاء/ ۶۶-۶۷.

۱۶. انعام/ ۶۱.



كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»^{۱۷} یعنی علیه منطق پیامبر که بر اساس محاسبه های دقیق فکری، حکم می کند، از زور استفاده کنید.

با بازخوانی نوع برخورد ابراهیم(ع) با بت پرستی قوم خود، به این نتیجه می رسیم که هرگاه حق مداران به گونه ای منطقی اندیشه ای را ارائه می کنند یا با منطق علمی اندیشه ای را مورد مناقشه قرار می دهند، با زور و خشونت مواجه می شوند. روشی که آنان را تحت فشارهای جسمی قرار می دهد. از این رو مخالفان اقدام به کشتن ایشان می کنند، آنان را به زندان می اندازند یا شهرت نیکشان را مورد یورش قرار می دهند. این کار با روش هایی صورت می گیرد که در آنها از نادانی مردم و عدم اطلاع آنها از مسائل فکری واقعی استفاده می شود.

حدیث عقل

در موردی دیگر، گفتگویی را میان حضرت موسی(ع) و فرعون می بینیم. موسی(ع) فرعون را به سوی پروردگار جهانیان دعوت کرد. به نظر می رسد که فرعون تا هنوز کلمه پروردگار جهانیان نشنیده بود. دلیل آن می تواند یکی از این دو مورد باشد. یا جامعه ای که فرعون در آن می زیست، با مفهوم توحید آن گونه که ادیان الهی مطرح می کنند، آشنا نبود و یا این که غرق در ادعای خداوندی بود و نمی خواست خدایی غیر از خود را تصور کند. از این رو به موسی(ع) گفت: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»^{۱۸} این واژه تازه ای که با آن آشنا نیستیم، دیگر چیست؟ موسی(ع) فرمود: «قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ»^{۱۹} باید به آسمان بالای سر خود نظر کند، به زمینی که در آن زندگی

^{۱۷}. انبیاء / ۶۸.

^{۱۸}. شعراء / ۲۳.

^{۱۹}. شعراء / ۲۴.



می کند، نظر نماید، به آن چه میان زمین و آسمان وجود دارند، بنگرد، باید در همه آفریده هایی که در هوا پرواز می کنند توجه نماید و به این بیندیشد که چه کسی آنها را آفریده و ابداع نموده و قوانین موجود در آنها را خلق کرده است؟ به این ترتیب در خواهد یافت که پروردگار جهانیان همان پروردگار هستی است، پروردگار آسمان ها و زمین و آن چه که میان آنها قرار دارد، می باشد. در اینجا فرعون به اطرافیان خود رو می کند و می خواهد که آنها را ضد موسی بشورانند. اینها کسانی هستند که کورکورانه از فرعون اطاعت می کنند. مانند برخی از مردم که اندیشه ها و موضع گیری شان تابع طاغوت ها می باشد. فرعون به قوم خود گفت: «أَلَا تَسْتَمِعُونَ»^{۲۰} من خدای شما و پدرانتان هستم. این بدعت تازه دیگر چیست؟ سپس ادامه داد: «قَالَ إِنَّ رَسُولَ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ»^{۲۱}

این آغاز تردید افکنی فرعون در دعوت موسی(ع) بود. در این که چه کسی آفریننده آسمان ها و زمین و آن چه میان آن دو می باشد، با موسی(ع) مناقشه ای نکرد. مثل یک گفتگو کننده وارد جدال علمی و عقلانی با موسی(ع) نشد. بلکه مانند بسیاری از مردم که وقتی می خواهند عوام را ضد اندیشه های نورانی و روشن بشورانند، برای غوغاسالاری برخی نادانان را می آورند و به آنها می گویند که ببینید فلانی در باره فلان موضوع چه چیزهایی می گوید. طوری حرف می زنند که گویا حقیقتی را منکر شده است. زمینه را برای مردم فراهم نمی کنند که به صورت منطقی و علمی وارد مناقشه شوند. طاغوت ها در همه زمان ها و مکان ها همین طور هستند. فرقی نمی کند که طاغوت های سیاسی باشند یا دینی یا طاغوت های دیگر. زیرا هر جایی طاغوت های خاص خود را

^{۲۰}. شعراء/۲۵.

^{۲۱}. شعراء/۲۷.



دارد. اما موسی(ع) به سخنان بی ربط فرعون پاسخی نداد. بلکه برای تبیین کامل ویژگی پروردگار جهانیان، عقل فرعون را مورد خطاب قرار داد: «قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»^{۲۲} موسی(ع) می خواهد به آنها بفهماند، چیزی که دارد می گوید سخن عقل برای عقل است. با این کار می خواهد خردهای شان را به حرکت در آورد تا به منطق تعصب تسلیم نگردند و نباید طبق شنیده های خود عمل کنند، بلکه باید طبق تعقل و خردورزی و نه غرایز خویش رفتار نمایند. زیرا عقل، راز کرامت انسان است. عقل نیرویی است که انسان نسبت به همه مسائل مربوط به زندگی دنیوی و اخروی خود، بصیرت می یابد.

استقلال فکری

از این دعوت پیامبر می توان چنین برداشت کرد که وقتی با چنین روش هایی روبرو می شویم و طرفداران این روش ها، از شیوه منفی بافی و تکفیر و گمراه انگاری و دشنام علیه ما استفاده می کنند یا این که واکنش و عاطفه عوام را علیه ما تحریک می نمایند، باید عقل را برای مردم یادآور شویم. خداوند متعال وقتی از حضرت محمد(ص) برای ما سخن می گوید، به همین نکته اشاره می نماید. وقتی که در مکه علیه آن حضرت غوغا به راه افتاد، یکی هم در این بین آن حضرت را دیوانه نامید و سپس حرف هایی از این دست به راه افتاد. اما خداوند به پیامبرش، روش عقلانی را آموخت تا با عقلی آرام، فکر خود را مطرح سازد. زیرا یک روش بیشتر برای فهم اشیاء وجود ندارد. روشی که از طریق آن می توانند مستقل و عقلانی و علمی بیندیشند. به بیان قرآن، پیامبر اسلام به آنها فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا

^{۲۲}. شعراء/۲۸.



بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»^{۲۳} هدف پیامبر اسلام این بود که آن جامعه مملو از تعصب کورکورانه را پراکنده سازد و به صورت دسته های یک نفر و دو نفر در آورد. زیرا در چنین جامعه ای افراد از چنان تعصب برخوردار هستند که همه احساسات و عواطف آنان تحت سلطه آن تعصب قرار دارد. پیامبر می خواست که آنان به این حقیقت بیندیشند که دوست و همنشین آنها، دیوانه نیست بلکه پیامبری است که می خواهد آنها را به بهترین راه های دنیا و آخرت هدایت نماید.

ما در همه عرصه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خویش به این روش نیاز داریم. زیرا در روان شناسی چیزی به نام خرد جمعی وجود دارد. می گویند که اگر فردی در میان جمع حضور داشته باشد، از جمع تأثیر می پذیرد و رفتاری متفاوت با زمان تنهایی از خود نشان می دهد. وقتی که جمع در صحنه حضور داشته باشد، انسان را به صورت غریزی به سوی مسائل مطرح شده خود جذب می نماید. در این صورت فرد، استقلال فکری خود را از دست می دهد و به بخشی از تعصب کورکورانه عوام تبدیل می شود. برای مثال: می بینیم که اگر در تظاهراتی، فردی شعاری را سر بدهد، دیگران بدون این که متوجه مفهوم این شعار باشند، آن را تکرار می کنند. نیز زمانی که شعر یا شعاری در جامعه مطرح می شود، می بینیم که مردم ناخودآگاه دست می زنند. بسیاری از مردم فقط به خاطر این که دیگران دست می زنند، به این کار مبادرت می ورزند. خود شما نیز گاهی وقتی در فضای گریه قرار می گیری، بدون دلیل گریه ات می گیرد. اگر چه برخی ها، خرد جمعی و تأثیرات آن را از نظر علمی مورد مناقشه قرار می دهند، اما این تأثیر چیزی است که ما در محیط پیرامونی خود شاهد آن هستیم.

۲۳. سیأ/۴۶.

به هرحال خداوند به پیامبرش آموخت که به آنها بگوید: تا زمانی که گرفتار تعصب باشید و به خاطر برخی اشخاص، حالت تهاجمی داشته باشید و هر آنچه را که آنها می‌گویند شما نیز بگویید و آنگونه که آنها فریاد می‌زنند شما نیز فریاد بزنید، فکر مستقل ندارید، چه مرا دیوانه بنامید و چه عاقلم بخوانید. بنابراین به عقل‌های خود بازگردید. «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» به دور از همه عوامل تأثیرگذار عاطفی و انفعالی و نظایر آن، در برابر خداوند متعال دیده به روی حقیقت بکشایید. «مَنْنَى» دو تا دو تا «وَفُرَادَى» یکی یکی «ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا» زیرا تفاوت عاقل و دیوانه در این است که عاقل بر اساس مبنای فکری و خط متوازن، به گونه عقلانی می‌اندیشد و طبق شرایط پیرامونی و اوضاع جامعه سخن می‌گوید و آن چه را که به سود جامعه است، بر می‌انگیزد. پیامبر نیز به بیان قرآن کریم می‌فرماید که سخنانم و نحوه برخورد و دعوت مرا به صورتی منطقی و آرام مورد بررسی قرار دهید تا در یابید که «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ». زیرا اگر به خاطر شرک و کفر و عصیان در برابر پروردگارتان و پرستش بتان، شما را بیم داده ام «إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»^{۲۴}.

روش بر حق

این روش، یکی از بهترین روش‌های قرآنی جهت دعوت می‌باشد. خاستگاه این روش، آرامش فکری در مسیر دعوت به سوی خداوند است. زیرا این کافی نیست که فکر بر حق داشته باشیم، بلکه باید به همراه آن روش مناسبی هم داشته باشیم که بر اساس حکمت همپای اندیشه حرکت و پویایی داشته باشد و از کوتاهترین راه، به خردهای مردم راه یابد. از این رو می‌بینیم که خداوند متعال در آیات بسیاری از روش گفتگو با دیگران سخن گفته است. «وَقُلْ لِّعِبَادِي

^{۲۴}. سیأ/۴۶.



يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^{۲۵} «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^{۲۶} «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^{۲۷}. این کافی نیست که اندیشه ای را ارائه کنی، بلکه باید از فضا و روش و واژگانی استفاده کنی که بتوانی قلب انسان را مورد خطاب قرار دهی و عقل او را به حرکت واداری. در همه چیزهایی که با آنها روبرو می شویم، باید از این روش استفاده کنیم. زیرا ما با بسیاری از آن چیزهایی که برای پیامبر اسلام اتفاق افتاد، اما به روش ها و صورت های دیگر، روبرو خواهیم شد.

گفتگوی پیامبر با مشرکان

همین روش را در گفتگوی پیامبر با مشرکان نیز می بینیم. مشرکانی که بدون توجه به مبانی و اندیشه و بدون این که برای خود انسان احترامی قائل باشند، سعی داشتند که از پیامبر اسلام ایراد بگیرند. «وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ»^{۲۸} وقتی پیامبر آیات روشن الهی را که بیانگر حقیقت بود، برایشان تلاوت می کرد، مشرکانی که به آخرت باور نداشتند، به پیامبر چنین پاسخ می دادند: «أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ»^{۲۹} از باب چالش آفرینی برای پیامبر، خواستار قرآن دیگری می شدند. در حالی که این درخواست، غیر عقلانی بود. آیا آنها اصلاً در آیات الهی تأمل و تدبر کرده بودند؟ آیا آنها آیات قرآن را مورد بررسی قرار داده بودند؟ بعد از بررسی آیات قرآن، اگر نقطه ضعفی در آن می دیدند، در این باره باید وارد گفتگو با پیامبر می شدند. ولی آنها حرف های نسنجیده ای زدند که هیچ گونه معنا و دلیل روشنی نداشت.

^{۲۵}. إسرائء/۵۳.

^{۲۶}. نحل/۱۲۵.

^{۲۷}. فصلت/۳۴.

^{۲۸}. یونس/۱۵.

^{۲۹}. یونس/۱۵.

در اینجا خداوند متعال پیامبر خود را راهنمایی می نماید تا در پاسخ به درخواست آنها بگوید: «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَّاءِ نَفْسِي»^{۳۰} پیامبر ادعا نداشت که این قرآن حاصل تلاش شخصی اوست. مانند مؤلفی که اگر از او خواسته شود، می تواند کتاب خود را تغییر دهد یا این که کتاب دیگری را بنویسد. «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»^{۳۱} پیامبر بنده ای مأمور از سوی خداوند است که خداوند او را گرامی داشته و محل نزول وحی خود قرار داده است. در اینجا پیامبر(ص) که سرور کائنات است، وقتی در برابر خداوند قرار می گیرد، با این که در بالاترین درجه عصمت قرار دارد، باز هم از عصیان در برابر خداوند می ترسد. زیرا خداوند هر کسی را که از او نافرمانی کند، مجازات می نماید. هر چند که پیامبر اصلاً نافرمانی خداوند نمی کند. اما فرض محال که محال نیست. خداوند برای پیامبر خود روشن می نماید که اگر نافرمانی کند، او را عذاب می کند. اگر با پیامبرش چنین رفتاری می کند، پس بقیه مردم چه وضعیتی خواهند داشت؟ از این رو در آیات الهی آمده است: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيٌّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ»^{۳۲} بنابراین اگر فردی مسلمان یا مسیحی یا یهودی نافرمانی خداوند کند، خداوند او را عذاب می کند.

پیامبر(ص) می خواهد این مفهوم را تثبیت کند که مردم دچار آمال و آرزوهای بیهوده نشوند: «إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^{۳۳} پیامبر می خواهد خطرناکی این آمال و آرزوها را برای مردم گوشزد کند، البته بدون این که به شخص او و اقدامات ایشان ربطی داشته باشد. از این رو خداوند متعال می فرماید: «وَكُلُّ قَوْلٍ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَامِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ

۳۰. یونس/۱۵.

۳۱. یونس/۱۵.

۳۲. نساء/۱۲۳.

۳۳. یونس/۱۵.



الْوَيْتِينَ* فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»^{۳۴} خداوند متعال می خواهد برای دیگران روشن نماید که اگر پیامبر بخواند قرآن را تحریف نماید (البته این کار از ساحت قدسی آن حضرت به دور است) یا حکمی به غیر از دستورات الهی وضع نماید، حتماً او را عذاب می کند. [اگر خداوند با پیامبرش چنین می کند] با شما چه کار خواهد کرد؟ خداوند در ادامه می فرماید: «قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ» اگر خداوند این آیات را بر پیامبر نازل نکرده بود، او نیز آن را برای مردم تلاوت نمی کرد. زیرا پیامبر توان آوردن چنین قرآن معجزه ای را ندارد. «وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ» شما هم نمی توانید آن را بفهمید. «فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ» در طول چهل سال عمر [پیش از بعثت پیامبر] هیچ آیه ای یا چیزی دیگری صادر نشده است. اگر چیزی داشت، حتماً از او بروز می یافت. زیرا آن حضرت در میان همین جامعه می زیست و از آن منزوی نبود. هرچند که هر سال برای عبادت پروردگار در غار حراء گوشه نشینی اختیار می کرد و غیر از این، مانند بقیه مردم در میان جامعه زندگی می کرد و همسر اختیار نمود. پس این آیات جنبه فردی ندارند. «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^{۳۵} پیامبر از آنها می خواهد که در گفته ها و گفتگوهای شان با آن حضرت، برای روبرو شدن با حقیقت، از عقل خود استفاده کنند. روشی که آنها باید برای گفتگوی با پیامبر استفاده کنند، روش گفتگوی آرام و عقلانی است که دچار انفعال نمی شود. پیامبر خطاب به مردم می فرماید که خردورزی کنند تا حقیقت را دریابند.

تأکید ما این است که مسؤولان امور فرهنگ و معارف اسلامی باید نقش عقل در اسلام را تثبیت کنند. زیرا بسیاری از دشمنان اسلام یا کسانی که با مبانی اسلام بیگانه هستند، تصورشان این است که اسلام مبنای عقلانی ندارد و همه

^{۳۴}. الحاقه/۴۴-۴۷.

^{۳۵}. یونس/۱۵.

چیزش جنبه تعبدی دارد. ما نفی نمی کنیم که اسلام عبودیت انسان در برابر خداوند متعال را مورد تأکید قرار می دهد. زیرا خداوند می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»^{۳۶} ولی خداوند از ما خواسته است که در تمام حرکت های زندگی و تولید دانش با استفاده از تأمل و تجربه، عقل خود را به کار بگیریم. زیرا نقش عقل این است که در باور انسان پویایی داشته باشد و برای غنای زندگی و بهترسازی زندگی، در مسیر ابداع و ابتکار گام بردارد.

کفر به معنای بی عقلی است

در برخی از آیاتی که به موضوع عقل پرداخته اند، قرآن کریم تأکید می دارد که کفر همان بی عقلی است. کسی کفر می ورزد که عقل خود را به سخن در نمی آورد بلکه بر هوی های شخصی یا چیزهایی که از جامعه به ارث برده است تکیه می نماید.

وقتی که پیامبران چیزهای تازه ای را برای مردم می آورند، مردم موضع گیری های مخالف نابخردانه ای از خود نشان می دهند. زیرا این دسته از مردم عادت کرده اند که گذشته به همان حال باقی بماند. علاوه بر این آمادگی این را ندارند که بر اساس عقل از گذشته خود دفاع کنند یا بر اساس عقل، با کسانی که چیزهای تازه ای برایشان آورده اند، وارد گفتگو شوند. خداوند می فرماید تنها دلیلشان برای نفی چیزهای تازه ای که پیامبران آورده اند، این است: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»^{۳۷} مشکل آنها به گذشته تاریخی جامعه مرتبط است. گویا در گذشته ای که شاید به هزاران سال برسد، زمان اندیشه

۳۶. احزاب/۳۶.

۳۷. زخرف/۲۳.



ورزی دچار توقف شده است. از این رو فکر آنها نیز گرفتار عقب افتادگی و خرافه زدگی و مانند آن می شود.

در عین حال، قرآن کریم به صورتی عقلانی، این مسأله را مورد بازخوانی قرار می دهد و می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» شما می گویید که ما بر سنت های پدران خویش هستیم. از این رو با همه چیزهایی که از آنها به ارث برده اید، موضع منفی می گیرید. سؤال این است که: سطح عقل و آگاهی پدران شما چه اندازه بوده است؟ آیا آنها عقلی داشته اند که قادر به کشف حقیقت باشد؟ آیا آنها آن قدر معرفت و آگاهی داشته اند که اندیشه ای را رشد دهند؟ «أُولَئِكَ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^{۳۸} در آیه دیگر خداوند می فرماید: «أُولَئِكَ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^{۳۹} همان پدرانی که شما به خط و اندیشه آنها متعهد هستید، تعقل نمی کردند. آنان جامعه ای که در پذیرش وعدم پذیرش خود، بر اساس عقل عمل کند، نداشتند. از سوی دیگر، اینان هدایت نیافته بودند. زیرا توجهی به خط هدایت نداشتند. آیا درست است که انسان عاقل از انسان غیرعاقل پیروی کند؟ آیا درست است که انسان خواهان هدایت از کسی که خودش هدایت نشده است، پیروی کند؟

بنابراین به خاطر رابطه عاطفی موجود میان خودتان و پدرانتان، پیرو روند تاریخی آنها نباشید. زیرا اندیشه چیزی است و عاطفه چیزی دیگر. عاطفه با احساس سر و کار دارد ولی اندیشه با عقل و فکر در ارتباط می باشد. اصل این پیروی کورکورانه به بی عقلی بر می گردد. انسانی که در تاریخ خود با بی عقلی حرکت می کند، جامعه را به رکود می کشاند و تمدن ها را نابود می

^{۳۸}. بقره/۱۷۰.

^{۳۹}. مائده/۱۰۴.

سازد. اگر قرآن کریم از کسانی سخن می گوید که بر میراث پدرانشان دچار رکود و جمود شده اند و سنت های قدیمی را آن گونه که بوده است، می خواهند و نمی خواهند با اندیشه ورزی و گفتگو، حرکت تازه ای به آن ببخشند و اگر قرآن کریم از گروه هایی سخن می گوید که در برابر دعوت پیامبران می ایستادند، می توانیم چنین نتیجه بگیریم که مصلحان در کار خود با عقب ماندگی و خرافه و نادانی روبرو می شوند. عقب افتادگان در برابر آنها می ایستند و می گویند که اینها رسوم و سنت ها و عادات ما هستند. ما می خواهیم که میراث پدرانمان را حفظ کنیم. اما روش قرآن می گوید که خداوند سبحانه و تعالی، عقل را آفرید و آن را حجتی برای انسان قرار داد و در [فردای قیامت] بر اساس دستاوردها و عملکردهای عقل او را مورد بازخواست قرار خواهد داد. از این رو ای انسان! نباید هر چیزی جدیدی را صرفاً به خاطر این که با سنت ها تفاوت دارند، رد کنی. همین طور هر چیزی تازه ای را نیز باید بعد از خرد ورزی و شناخت و قرار دادن آن در معرض گفتگو و مناقشه بپذیری. اگر فکر روند مثبتی یافت، تو به نتایج مثبتی خواهی رسید و اگر فکر روند منفی به خود گرفت، تو نیز به نتایج منفی خواهی رسید.

وفاداری به معنای درستی نیست

مسأله این است که شاید اندیشه سازان گذشته به اندیشه های خود وفادار بودند، ولی وفاداری به معنای درستی نیست. شاید کسی به اندیشه خود وفادار باشد، اما ابزارهای لازم برای رسیدن به درستی را در اختیار نداشته باشد. شاید کسانی که چنین به اندیشه های خود وفادار هستند، به عمد دچار خطا نشوند، ولی اگر ابزارهای مناسب نداشته باشند، ممکن است به خطا دچار شوند. از این رو نباید هر چیز تازه ای را به صرف جدید بودن، به سنگ بزیم بلکه باید آن را مورد اندیشه ورزی و بررسی و مناقشه قرار دهیم. با این کار



می توانیم اسلام را سرشار از اندیشه هایی بسازیم که می تواند تمدن آفرین باشند. تمدن هایی که برای دانش افزایی و اندیشه سازی حرکت می کنند و به سطح ابداع و ابتکار می رسند. مهم این است که اندیشه دچار جمود و تحجر نشود. باید فکر و اندیشه خود را در این مسیر به حرکت واداریم.

در آیه ای دیگر خداوند متعال می فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الذِّبْذِبِ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عَمِيٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^{۴۰} در این آیه خداوند بیان می دارد مشکل کافران این است که در التزامات خود دچار جمود شده اند. مثل شخصی که وقتی صدایی از پیرامونش بلند می شود، او نیز فریاد می زند. بدون این که از ماهیت صدا و محتوای آن چیزی بداند، فریاد بر می آورد. به همین دلیل اینها ناشنوا هستند و نمی کوشند به حرف ها و اندیشه های دیگران گوش دهند. اینها نابینا هستند و با دیدگان عقل خویش به حقیقت نگاه نمی کنند و رفتارشان به مانند انسان های کور می باشد. «فَأِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^{۴۱} اینها با ندیدن آیات و اسرار بزرگی که آنها را با یگانگی و ربوبیت خداوند آشنا می نماید، بهره ای از چشمان خویش نمی برند. آنها لال نیز هستند. زیرا عملکرد آنها بر اساس اندیشه هایی است که از گذشتگان خود به ارث برده اند و نمی خواهند در باره این اندیشه، وارد گفتگو و مجادله شوند و یا آن را با اندیشه های دیگران مقایسه کنند. همه اینها به خاطر این است که آنها تعقل نمی کنند. زیرا آنها فاقد عقلی هستند که به آنها شنوایی و بصیرت و حرکت و ادارک بدهد. درست مانند کسی که دچار سکت مغزی شده است ولی چشمش در ظاهر سالم مانده است. تصویر مردم در چشم او، نقش می بندد، ولی او آنها را نمی شناسد. زیرا وقتی که چشم مادی با

^{۴۰}. بقره/۱۷۱.

^{۴۱}. حج/۴۶.

چشم معنوی و عقلی یکجا می شود، چشم به ابزاری برای کسب معرفت تبدیل می شود. گوش و زبان نیز چنین حالتی دارند. زیرا از طریق گوش و چشم و زبان، حرکت مادی و جسمی انسان با حرکت درونی و معنوی او ارتباط می یابد.

در آیه ای دیگر، قرآن کریم از کسانی سخن می گوید که طوری نمی شنوند که سطح فکری آنها را ارتقا ببخشد و طوری حرف نمی زنند که بر دانش و معرفت آنها افزوده شود. زیرا آنها پرسش مطرح نمی کنند، وارد گفتگو نمی شوند و مناقشه نمی نمایند. خداوند در باره اینان می فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^{۴۲}

تعقل و عاقبت اندیشی

خداوند متعال از حالت روانی یهودیان مدینه با ما سخن می گوید. آنها به عهدی که با پیامبر و مسلمانان داشتند، خیانت کردند و علیه پیامبر با مشرکان هم پیمان شدند. خداوند می فرماید: «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ»^{۴۳} اگر یهودیان به روش خود به خداوند ایمان دارند، اما آنها ایمان عمیقی را که باعث می شود احساس کنند و اعتماد داشته باشند که تمام نیروها از خدا است «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»^{۴۴} و انسان قدرت خود را از خداوند متعال می گیرد، از دست داده اند. از این رو با این که قدرت دارند، بیش از آن که از خداوند بترسند، از شما هراس دارند. زیرا ایمان آنها مبتنی بر فهم آگاهانه از عقیده نیست و قدرت بندگان را با قدرت خداوند مقایسه نمی کنند. انسان امکان ندارد که از بندگان بترسد. زیرا انسان مؤمن عظمت خداوند و

^{۴۲}. انفال/۲۲.

^{۴۳}. حشر/۱۳.

^{۴۴}. بقره/۱۶۵.



سیطره او بر نظام هستی را به خوبی می شناسد. می داند «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^{۴۵} و می داند که خداوند «مَالِكِ الْمُلْكِ»^{۴۶} و ... است. از این رو همان گونه که خداوند می فرماید: «وَتَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»^{۴۷} وقتی که در برابر خداوند به عبادت می ایستد یا در عرصه های گوناگون زندگی حرکت می کند، جز از خداوند از کس دیگری ترس ندارد.

در برابر چالش های بزرگی که از ناحیه قدرت های استکباری و طاغوت ها و ستمگران برای مؤمنان ایجاد می شود، فرد مؤمن باید این خط ایمانی را حفظ نماید. زیرا می بینیم انسان های ضعیف الایمان وقتی در برابر این چالش ها قرار می گیرند، دچار شکست و تزلزل می شوند. اینها آن گونه که از مردم می ترسند، از خداوند نمی ترسند. قرآن کریم از این دسته از مؤمنان در داستان نبرد احزاب یاد می کند. «وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا»^{۴۸} اما در باره مؤمنان چنین می فرماید: «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»^{۴۹}. زیرا ایمان آن چنان در اعماق جان آنها جای دارد که باور دارند این بلا به معنای شکست نیست، بلکه آنها باید ثابت قدم بمانند و به یاری خداوند ایمان داشته باشند تا بتوانند علیه ائتلاف یهودیان و مشرکان ایستادگی کنند.

به بیان الهی در باره یهودیان باز می گردیم. خداوند می فرماید: «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ» خداوند توضیح می دهد ترسی که از ناحیه مسلمانان به دل های آنها افتاده است، باعث شده که آنها به مانند رسم

^{۴۵}. بقره/۱۶۵.

^{۴۶}. آل عمران/۲۶.

^{۴۷}. احزاب/۳۷.

^{۴۸}. احزاب/۱۰.

^{۴۹}. احزاب/۲۲.



آن زمان، رو در رو با شما وارد جنگ تن به تن نشوند. «بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ» اگر به درون آنها نگاه کنی خواهی دید که برخی با یکدیگر دشمنی دارند و گرفتار فتنه می باشند. «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقَلُّوهُمْ شَتَّى» یعنی وحدت ظاهری و صوری آنها، ریشه در وحدت عقلانی درونی ندارد. از این رو خداوند آنها را چنین توصیف می کند: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ»^۰ زیرا جامعه عقلانی، جامعه ای است که باور دارد وحدت اساس قدرت است و اختلاف دیدگاه، به معنای پراکندگی و تفرقه نیست بلکه به معنای گفتگو و مناقشه برای رسیدن به نتایج مثبت می باشد.

خداوند متعال یهودیان آن زمان را چنین توصیف می کند که رفتارهای آنها به گونه ای است که نشان می دهد فهم عمیقی از اشیاء ندارند. عقلی ندارند که بوسیله آن بتوانند جامعه خود را به گونه ای نظم بدهند که باعث قدرتمندی و پیروزی آنها شود.

استفاده از عقل یا پیروی از هوی ها؟

از سویی دیگر، قرآن کریم از کسانی سخن می گوید که اساس زندگی آنها را هوی ها و غرایز تشکیل می دهد. اینها عقل خود را به سخن در نمی آورند. آنها هوی های نفسانی خویش را راهنمای زندگی فردی و جمعی خویش قرار می دهند. خداوند در باره این دسته از مردم می فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا»^۱ معنای آیه این نیست که آنها هوی نفس خود را خدای خویش قرار داده اند، بلکه معنای آیه این است که آنها به گونه ای با هوای نفس خود تعامل می کنند که یک عبد با خدای خود رفتار می کند و در برابر او اطاعت

^۰ حشر/۱۴.

^۱ فرقان/۴۲.



و تسلیم مطلق از خود نشان می دهد. «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ» آیا آنها به آیاتی که بر آنها نازل شده است، گوش می دهند «أَوْ يَعْقِلُونَ» [نه] آنها خردهای خود را مصادره کرده اند و توازن شخصیتی خود را از بین برده اند. «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^{۴۲} زیرا چهارپایان عقل ندارند که بوسیله آنها زندگی خود را به سوی تغییر و مقابله با حوادث سوق دهند. اینها به رغم این که خداوند به آنها عقل داده است، از عقل خود در راه های نادرست استفاده می کنند. اینها از چهارپایان نیز گمراه تر هستند. زیرا خداوند به آنها نیرویی عنایت کرده است که از طریق آن می توانند اسباب خوشبختی خود را فراهم سازند، اما اینها به عقل خود بی توجهی نشان می دهند و از آن استفاده درست نمی کنند.

^{۴۲}. فرقان/۴۴.